



نویسنده: عید محمد عزیزپور

## سخنی درباره غایله «سردار» و شمه از غمنامه تیمنی های دولتیار

پیشگفتار

### اول – آشنایی کوتاه با منطقه دولت یار

- ۱ - دولتیار
- ۲ - آبخار دولتیار
- ۳ - یادی از تعمیر تاریخی لیسه دولتیار
- ۴ - ویرانه های «کشک بهار»
- ۵ - محصول و فراورده ها

### دوم – آشنای با مردم دولتیار و دعوای زمین

- ۱ - تیمنیهای دولتیار و باشندگان دیگر آن دیار
- ۲ - «سردار» ها و تصاحب زمینهای مردم دولتیار
- الف - «سردار» ها و تلاش نا مشروع برای غصب زمینهای دولتیار
- ب - تغییر «تیولدار» به «سردار»
- پ - مفهوم تیول در سده های میانه و غایله «سردار»
- ت - تملک غیر قانونی املاک مردم نمونه از جنایات سردارهای دولتیار
- ث - یادی از سائری جنایات سردارها در قبال تیمنی های دولتیار

### سوم – سردارها و بازی با مفاهیم کنونی

- ۱ - اختراع نام «قوم سردار»
- ۲ - سردارها و بازی به موازین حقوق بشر

## پیشگفتار

اگرچه پیش خردمند خاموشی ادب است  
به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی  
دو چیز طیره عقل است: دم فرو بستن  
به وقت گفتن و، گفتن به وقت خاموشی

این نوشته درباره دعوی زمین در دولتیار و برای آگهی است. بیش از یکسال پیش ضمن مقاله ای در باره رویدادی در دولتیار<sup>۲</sup> وعده داده بودم که در صورت پیدا شدن فرصت درباره دعوی زمین در دولتیار آگهی خواهم داد. این نوشته وفا به همان وعده است. این نوشته دشمنی با سردارها نیست بلکه بیان ذره بی از محرومیتهاست.

این نامه شمه ایست از داستان تملکهای اجباری، کوچیدنیهای زورآورانه، مصیبت ها، جزا دادنیهای خودسرانه و غیر انسانی، مظلومیت ها و ستمگریهای که به مردم عادی و بیواسطه منطقه دولتیار توسط مثنی از یک قشر امتیازجو و آزمند، که با سوء استفاده از امکانات دولتی حکومتهای وقت (پیش از دوران ثور ۱۳۵۷)، و با توسل به دروغ، رشوت، غرورشیطانی، توأم با استفاده از فساد اداری آن زمان صورت میگرفت.

آنچه درین نبشته آمده است بر اساس یادداشتها و حافظه بزرگان و کهنسالان منطقه تهیه شده و برخی از رویدادها را نویسنده این سطرها در طفولیت به چشم خود مشاهده نموده است. ارقامیکه در رابطه با اقوام یادآوری میشود، همه تقریبی اند.

نویسنده این سطرها یقین دارد که آنچه که درین نوشته آمده تنها مخصوص منطقه دولتیار و ولایت غور نیست، بلکه در هر نقطه این کشور از سوی آنانی که در دستگاه دولتی آنوقت جایگاه، مقام و مکنت داشتند، و خود را بهتر از دیگران میشمرند، و هدف خویش را چوروچپاول داراییهای منقول و غیر منقول مردم بیدفاع و بیواسطه قرار داده بودند، صورت میگرفته است.

این نوشته متشکل است از سه بخش و نتیجه آن:  
بخش اول، آشنای کوتاه با منطقه دولتیار و زیبایی آن است که با این صفت، مجذوب عده از مفتخوران، دنیاپرستان و استفاده جویان فرصت طلب، گردیده است.  
بخش دوم، معرفی مختصر از مردم دولتیار و مظلومیت ها، محرومیتها و ستمگریهای است که این تیمینها از سوی مهاجران پنجابی (بنام سردار) با سوء استفاده از امکانات دولتی حکومتهای وقت متحمل شده اند.

<sup>۱</sup> برگرفته از: کلیات سعدی، بر اساس نسخه محمد علی فروغی، قم، سال ۱۳۸۳، ص ۱۱

<sup>۲</sup> بنگرید: توضیحی در مورد پخش خبرهای غرض الود در ارتباط با ولسولی دولتیار ولایت غور، در نشانی میانکاری (انترنیتی) زیر:

بخش سوم، بررسی کوتاه به بازی سردارهای دولتیاری با اصطلاحهای نوین است که آنان برای تکرار دور باطل، به ابزارها و شیوه‌های نوین متوسل می‌شوند. در نتیجه یا پایان سخن، فشرده این نوشتار بیان گردیده است.

## اول - آشنایی کوتاه با منطقه دولت یار

### ۱ - دولتیار

دولتیار منطقه ایست که در ۶۵ کیلومتری شرق « چغچران (فیروزکوه)»، مرکز « ولایت غور» قرار دارد. این منطقه از جمله زیباترین منطقه ها در ولایت غور محسوب میشود. دولتیار در دوطرف وادی هریرود قرار گرفته و نسبت به هر منطقه و محل دیگر ولایت کوهستانی غور، زمین هموار و پهناور دارد. بصورت کل میتوان گفت که دولتیار فراخ ترین و هموارترین وادی در کنار رود هریرود در ساحه ولایت غور میباشد.

دولتیار در سالهای اخیر حکومت طالبان از وابستگی به مرکز ولایت (چغچران) جدا شد و به صفت واحد اداری مستقل (در سطح ولسوالی یا فرمانداری) تشکیل گردید. دولتیار در بین دو کوه مشهور به فیروزکوه، یعنی سفیدکوه<sup>۳</sup> و سیاه کوه قرار دارد. بگونه که عوارض طبیعی در مرکز افغانستان، در قسمت کوتل صدربرگ و یکه اولنگ (یکاولنگ)<sup>۴</sup>، کوه بابا را به دوشاخه فیروزکوه و سیاه کوه تقسیم کرده است. این دو کوه به استقامت غرب در اطراف دریای دولتیار<sup>۵</sup> (هریرود) امتداد دارند و به منطقه دولتیار زیبایی خاصی و کم نظیر بخشیده اند.

سلسله کوه مشهور دیگر در دولتیار، کوه میان بند<sup>۶</sup> (میانه بند یا مینه بند) است که از کوتل صدربرگ تا پایان ولسوالی دولتیار یعنی تا حد قریه شینیه امتداد می یابد.

دومین عمده سرچشمه دریای هریرود، به دوطرف همین کوه «میانه بند» جریان دارند و تا قریه شینیه از هم جدا اند. هر دوشاخه هریرود که شاخه جنوبی آن از مرکز ولسوالی لعل و سر جنگل میگذرد و شاخه شمالی آن از خود منطقه سرچنگل عبور میکند، در قریه شینیه باهم یکجا شده هریرود را می سازند.

قریه دولتیار (خاص) در کنار جنوبی دریای هریرود موقیعت دارد و یک قلعه کهنه در مرکز آن قریه تا هنوز دیده ها را بخود می کشاند. تقریباً در حدود ۱۸۰۰ متر، به طرف شرق این قریه، رباط قرار دارد که در زمان امیر عبدالرحمان خان اعمار گردیده بود، این رباط یادی از گذشته نه چندان دور را میدهد.

### ۲ - آبشار دولتیار

یکی از جاهای دیدنی دولتیار آبشار آن است که به کنار شمالی قریه دولتیار، به علت شکسته گی و فرورفته گی بستر آب، ایجاد شده است. مردم محل آن را «دره پُری» مینامند. متأسفانه این آبشار که شماری از نویسندگان، از جمله، نویسنده تاریخ غوریان نیز از آن یاد کرده است، تقریباً از میان رفته است. این آبشار در تابستان ها با بیرون پریدن ماهی ها از آب منظره زیبایی را تشکیل میدهد که نهایت زیبا و دیدنی است. مردم محل در گذشته ها ذریعه جالهای که خود شان بشکل سبد می ساختند از این آبشار ماهی شکار می نمودند .

### ۳ - یادی از تعمیر تاریخی لیسه دولتیار

متصل به قریه دولت یار، در قسمت غربی آن، تعمیر زیبایی که معادل و همسان تعمیر دومانزل شهرداری (شاروالی) چغچران بود، قرار داشت. این تعمیر در زمان نایب الحکومتی عبدالله خان در هرات و به هدایت موصوف، در حدود تقریباً ۷۰ سال قبل، به شکل خیلی زیبا در دو طبقه از خشت پخته و گچ ساخته شده بود.

چون سمت شمال آن تعمیر که رو بسوی دریا داشت، به شکل بیضوی ساخته شده بود، نمای بیرونی آن نسبت به تعمیر شهرداری (شاروالی) چغچران بسیار زیبا تر و دیدنی تر بود. باکمال تأسف به اثر جنگ داخلی کشور، ابتدا توسط مجاهدان

<sup>۳</sup> در جغرافیای طبیعی افغانستان فیروزکوه را متشکل از دو کوه یعنی سفیدکوه و سیاکوه سیاه کوه میدانند.

<sup>۴</sup> یکاولنگ یعنی اولنگ یکه و تنها، اولنگی که غیر از آن در آنجا اولنگی دیگر نیست. این واژه ترکیبی است از دو واژه فارسی دری یکه (بمعنای یکی، یکدانه، یگانه، تنها، یکتا و منفرد)؛ اولنگ یعنی همه گیاهای که در چمن به حد کافی روییده اند، توک و گیاهای سر برافراشته در چمن، چمنی که برای قروق نگهداری شود و هیچکس حق نداشته باشد آن را بچراند یا بدرد، مگر آن وقتی که آن چمن به اندازه کافی رسیده باشد. آنگاه آن را بدروند و علوفه زیاد بست آرد و برای مصرف دام به زمستان نگهداری کنند. چنین ترکیبها در زبان فارسی غور زیاد دیده می شود، مانند یکه بید (درخت بید یکه، درخت بید تنها)، گرداولنگ، یکه توت، یکه خانه، کته پای، تکه غال و غیره.

<sup>۵</sup> هریرود در منطقه دولتیار بنام دریای دولتیار مسمما است.

<sup>۶</sup> به گویش محل این نام را «مینه بند» گویند. مینه یعنی میانه. مینه بند یعنی میانه بند یا بند میانه و وجه تسمیه این سلسله کوه به این نام این است که این کوه درست در وسط دو کوه سفیدکوه و سیاه کوه قرار دارد. باید بگویم که سفیدکوه را در منطقه دولتیار بنام بند کچک و سیاه کوه را بنام بند باین یاد می کنند.

یک قسمت آن با باروت انفجار داده شد و سپس قسمت باقیمانده آن توسط مردم دهمرده که در شمال دریای هریرود، در فاصله یک کیلومتری تعمیر مذکور زنده گی دارند، فروریزانده شد، خشتهای آن کنده شد و به زیر پای حیوانات ایشان مورد استفاده قرار گرفت.

این تعمیر اکنون به شکل تل خاک بیش نیست. درگوشه جنوب شرقی آن تعمیر، اکنون تعمیر جدیدی اعمار شده که در آن قوماندانی امنیه قرار دارد. تاکنون با وجود غوغای باز سازی افغانستان، و با وجود گذشت بیش از هفت سال، دولت کمترین توجه به آن نکرده است. هرگاه این تعمیر دوباره به شکل سابق اعمار شود میتواند ارزش سیاحت و جهانگردی خوبی داشته باشد. این تعمیر قبل از تخریب به مکتب متوسطه دولت یار تعلق داشت.



شکل 1: نمایی از تعمیر شهرداری چخچران که همسان و مشابه به تعمیر مکتب دولتیار ساخته شده است. اما تعمیر مکتب دولتیار زیباتر ازین بود.<sup>7</sup>

<sup>7</sup> این عکس زیبا را دوست و همصنفی عزیز دوران مکتبم، محترم محمد ضمیر مهدی لطف نموده برایم ارسال داشته است.



شکل 2: انمایی از تل خاک باقیمانده از تعمیر زیبای مکتب دولتیاری که همسان و مشابه به تعمیر شهرداری فیروزکوه (چخچران) در (شکل 1 و 2)، ولی زیباتر از آن بود. هشت سال بازسازی گذشت ولی نوبت بازسازی به این تل خاک هنوز نرسیده است!<sup>8</sup> بر مقامهای دولتی است که بر این ویرانه لطف نمایند. اما از آبادی این ساختمان شاید عکسی موجود نباشد. تهداب این ساختمان ویران شده هنوز باقی است.

<sup>8</sup> این عکس از بایگانی جام غور برگرفته شده است. بنگرید به نشانی میانتهاری (انترنیتی) زیر:  
<http://www.jame-ghor.com/The-ghor-Photo/Photo%20Mappe/Dowlatyar-pic34.JPG>



شکل 3 نمای دیگری از تعوی دو منزله فیروزکوه (چخچران) همتای تعوی لیسه دولتیار که امروز خاکساری بیش نیست.<sup>9</sup>

#### ۴ - ویرانه های «کشک بهار»

قریه اصلی دولتیار که قبل از آن یاد آوری به عمل آمد، طوری قرار دارد که به مقابل آن بسمت شمال دریا، قریه های «دهمرد»، «تتور تاق» و «جوی سرخ» خودنمایی میکنند. در غرب آن به فاصله چهارونیم الی پنج کیلومتر خرابه های شهر تاریخی «کشک بهار» موقعیت دارد که احتمالاً به دوره های قبل از اسلام مربوط میشود. در «کشک بهار»، در سال ۱۳۷۳ توسط مردمان شمال دریا، کند و کاوهای غیر قانونی صورت گرفت که ظرفهای بسیار ارزشمند و سکه های پربهای متعلق به دوره های قبل از اسلام بدست آمد که توسط قاچاقبران از همانجا به غارت برده شد.

#### ۵ - محصول و فراورده ها

محصولات مهم دولتیار مانند هر منطقه دیگر افغانستان محصولات و فراورده های کشاورزی و مالداری است. عده بسیار کمی از مردم با تجارت و فعالیتهای اقتصادی دیگر سروکار دارند. در دولتیار تمام محصولات زراعتی که در مناطق نیمه سردسیر زرع می شود، وجود دارد. از جمله میوه ها، سیب درین اواخر درین منطقه رایج گردیده و حاصل خوب داده است. اما تمام فعالیتهای دامداری و زراعتی بصورت بسیار ابتدایی<sup>10</sup> صورت میپذیرد.

<sup>۹</sup> بنگرید به پانوش ۷

<sup>۱۰</sup> در سالهای پسین استفاده از ابزارها و ماشینهای زراعتی مدرن مانند تراکتور و غیره در دولتیار رواج یافته است.

## دوم - آشنای با مردم دولتیار و دعوی زمین

### ۱ - تیمنی های دولتیار و باشندگان دیگر آن دیار

در اصل کلمه دولتیار متعلق به قریه یی است که تقریباً در قسمت وسط تکاب دولتیار واقع است که در گذشته ها در حدود پنجاه خانواده از اقوام تایمنی (یا تیمنی) در آن زندگی می کردند. در جنوب دریا همین اکنون در حدود ۲۰۰۰ خانوار از تایمنی ها که به طایفه های مختلف تقسیم گردیده اند، زنده گی دارند. این طایفه ها عبارت اند از اقوام: ۱- بای باغه یا پای بوغه؛ ۲- گودر؛ ۳- قوم آغای محمد؛ ۴- ماماکه یا مهمهکه؛ ۵- برات؛ ۶- کل بلای؛ ۷- چشتی؛ ۸- موشون یا ماشان؛ ۹- جمشیدی؛ ۱۰- گلمرادی؛ ۱۱- کرسیه یا کرسیها؛ ۱۲- غویری؛ ۱۳- آقا جانی و ۱۴- پهلون یا پهلوان.

تعداد پهلوان ها، غویری ها و کرسیه ها به مرور زمان از سایه کم شده اند. علاوه از اقوام تایمنی، اقوام فیروزکوهی از جمله خوشک، لزیری و زه حسین در دولت یار، به جنوب دریا زنده گی می کنند که احتمالاً به ۶۰۰ خانوار میرسند. در شمال دریا به تعداد تقریبی یک صد خانوار آقاجانی، حدود ۵۰۰ خانوار مرغابی یا مروآبی، ۳۰۰ خانوار دهمرده، ۲۰۰ خانوار قاضی، ۱۰۰۰ خانوار زه حسین، ۱۵۰ خانوار قیچاق، و در حدود ۳۰۰ خانوار میرحسین زنده گی می کنند. افزون بر آن تعداد ۵ خانوار پشتون کوچی، و در حدود ۶۰ خانوار وردک جدیداً در منطقه ساکن شده، زنده گی دارند. همچنان ۲۰ خانوار وردک به کشک بهار دولتیار درین اواخر جا گزین شده اند.

### ۲ - «سردار» ها و تصاحب زمینهای مردم دولتیار

#### الف - «سردار» ها و تلاش نا مشروع برای غصب زمینهای دولتیار

زیبایی دولتیار و موقعیت مهم اقتصادی، سیاسی و نظامی آن در غور باعث آن شده است که حاکمان گذشته این کشور بر مبنای منافع خویش توجه ویژه در آن داشته باشند. این قریه و روستاهای تابع آن، از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی در گذشته ها خیلی باارزش بوده اند. همراه با آن سر نوشت این منطقه و مردم آن در تحولات و رویدادهای تاریخی گذشته سخت عجین یافته است. به عقیده این قلم هر دشت و کوه، هر سنگ و کلوخ این دیار بیانگر تاریخ نا نوشته یی از گذشته درناک آن است.

در ولسوالی دولتیار نامهای نظامی گونه قریه ها و منطقه های چون «سنگر»، «لشگری»، «لشکرراه»، «سوخته»، «کله منار»، «کشک بهار» و غیره حکایت ازین دارند که این منطقه در گذشته ها در تحولات سیاسی و نظامی نقش فعال داشته، و گاهی جام پیروزی و زمانی هم زهر ناکامی را که مستلزم هر پدیده پوینده و زینده است، چشیده است. طوریکه هر یغماگر و چپاولگری که ازین منطقه میگذشته است، لازم می دیده خان یغما بگستراند و از سرهای مقاومتگران منارها بنانهد. اما هیچیک از یغماگریها و کله منارسازیهای گذشته از تیمنی های دولتیار به مصیبتها و ستمگریهای که از سوی «سردارها» بر سر این قوم وارد شده است، برابری نمیکند.

اگر یغماگریها و سرزدها و کله منارسازیهای گذشته از مردم دولتیار مصیبتبار و هولناک بود، دوامدار و آزارگار نبود. آنچه به یغما میرفت یا آنانی که کشته می شدند، در زمان وقوع رزم و کارزار بود و بس. پس از پایان نبرد و پیکار، و ختم عداوت و جنگ، زندگی مسیر عادی اش را می پیمود. آنانی که از میدان کارزار بدور میمانند، زندگی را به روال گذشته می پیمودند و زندگی دوباره به گونه عادی به پیش میرفت. اما ظهور پدیده «سردار» مصیبتبارترین، اندوهناکترین و غمبارترین غایله برای دولتیار و مردم آن بود. این پدیده شوم نه تنها بیش از صد و اند سال است که پایان نیافته است، بلکه تا هنوز هم دامنگیر این مردم بوده و بدترین پیامدها را برای این منطقه و مردم آن بوجود آورده است. سردار و سرداریگری در منطقه دولتیار تنها به تظلم و ستمگری با مردم، به کوچ دادن اجباری مردم بومی از بوم و دیار شان، و قتل و ترور بزرگان و جوانان تیمنی قناعت ندارد، بلکه نابودی فیزیکی و تصاحب سرزمین آبی و اجدادی آنان را بصورت کامل و بدون قید و شرط مطالبه دارد؛ و برای رسیدن به این هدف نا مشروع، نه تنها تابع هیچ قانون و قاعده حقوقی نیست، بلکه هنجارهای اخلاقی و عرفی را نیز به با کمال بی پروایی زیر پا میمالد و به لگد می زند.

همین است که دیده میشود با وجود گذشت بیش از یک و اند قرن که این پدیده بی ریشه که به منطقه دولتیاری ریشه دوانیده است، تیمنی های دولتیاری روی رفاه و آسایش را ندیده اند. حتا تگاب دولتیاری که یکی از زیباترین مناطق غور است به سبب تملک سازی ها، زورگیریها و تصاحبکاریهای زورمندانه سردارها که پشتیبانی بی قید و شرط حاکمانی گذشته افغانستان را با خود داشتند، خاکساری بیش نیست.

این بزورگیریها و تصاحبکاریهای نا مشروع و دستبرد غیرقانونی به املاک مردم بدترین پیامدها را نه تنها برای مردم دولتیاری ببار آورده است، بلکه عواقب سوء را برای اقتصاد ولایت غور و ممکن برای اقتصاد کشور بصورت کل نیز دربر دارد. افغانستان کشوری است که حاصلاتش تا کنون بصورت کل از فراورده های دامداری و زراعتی تشکیل یافته است.

این کشور باید حد اعظم استفاده را از این دو منبع درآمد بکند. اما زورگیریهای سردارها نزدیک به دو قرن است که این امکان را از اختیار مردم ربوده است. دعوی دوما در خاطر زمین نه تنها شکم سردار را سیر نساخته بلکه بدبینیهای مداوم را میان مردم دولتیاری نیز آفریده است.

اما تنها استقامت و پایداری، مقاومت و استواری تیمنیهای دولتیاری است که آنان را از فنا و نابودی نجات داده است؛ ورنه سردارها با تمام قوت، حيله و نیرنگ برای نابودی هستی و فزیک این قوم تلاش و کوشش خود را نموده اند.

### ب - تغییر «تیولدار» به «سردار»

سردارهای دولتیاری هیچگاه امتیاز و مقام سرداری قوم محمد زای را نداشتند. اما از همان آغاز کار که از وظیفه سرتراشیدن (سلمانیگری) به وظیفه تیولداری رسیدند، خود را به سر مردم بیدفاع و بیواسطه دولتیاری، سردار نام نهادند. با آنهم اینان یکی از منزوی ترین مردم در دولتیاری اند و تنها برای استفاده ابزاری مورد استفاده قرار میگیرند. سردارها که به زعم خویش، خود را مالک عام و تام دولتیاری و حتا غور میدانند، اصلن یکی از نو آمده ترین و تازه ترین مهاجران در غور اند. در مورد اینکه آنان ریشه بومی ندارند، خود شان نیز واقف اند.

مرحوم وکیل عبدالجبار خان قیچاق که وکیل دوره سیزدهم پارلمان افغانستان بود و انسان شاعر، تاریخ دان و دانشمند بحساب میامد، در مورد اینان می گفت که در جریان لشکر کشی احمد شاه درانی یک خانوار از پنجاب هند آزمان و پاکستان فعلی که در دربار احمدشاه وظیفه سلمانیگری (سرتراشیگری) داشت، با احمد شاه بابا به افغانستان آمده و به اساس خدمت که در دربار احمدشاه بابا انجام داده بودند؛ پادشاه مذکور مناطق غور را به این خانواده بصورت اقطاع و تیول فرمان داد. به عبارت دیگر او این سرتراشگران را به منطقه غور تیولدار ساخت.

از آن تاریخ به بعد این خانواده در غور دارای صلاحیت های دولتی شدند. بعد از آن این خانواده انکشاف نموده به دیگر مناطق غور نیز نقل مکان نموده اند. این خانواده «تیولدار» سپس خود را «سردار» نام گذاشته و با استفاده از امکانات دولتی و رشوه و فساد دربار، دست به غارت اموال و املاک مردم بیدفاع و بیواسطه زدند.

به قول شاعر:

این گروه بیکه نورسید هستند  
عشوه و جاه و زر خرید هستند  
سرباغ و دل زمین دارند  
کی غم عقل و شرع و دین دارند  
دل سیاهان تیره هوشانند  
جاه جویان و دین فروشانند

مردمیکه از دربار حکومتی به دور بودند و چنین امکانات را نیز نداشتند، از شروع کار قربانی ستمگری و بیدادگری اینان شدند. اما تاریخ گواه است که تیولدار هیچگاه حق مالکیت شخصی و تملک زمین را بر مناطق که در قید تیولش قرار داشت، به نفع خویش نمی داشت.

تیول و تیولداری در اصل یک پدیده شوم و شرم آور قرون وسطایی است که در کشورهای اطراف ما بیش از یک قرن است کاملن ملغا اعلان شده است.

## پ - مفهوم تیول در سده های میانه و غایله «سردار»

تیول یا تیول در سده های میانه عبارت بود از واگذاری زمین و ملک به کسی از طرف پادشاه که آن شخص از طریق جمع آوری مالیات آن ملک، برای خود درآمدی نیز فراهم می آورد. پس تیول عبارت بود از واگذار کردن مالیات قریه و منطقه ای از سوی شاه یا امیر به یکی از نوکران خود در ازای مواجب او، در تمام عمر<sup>11</sup> اما نه برای همه نسلها. بدستیکه تیول اصطلاحی بود که برای اشاره به اعطای پول یا زمین در سده های میانه بکار میرفت. در جهان امروزی در تمام کشورها ملغاً شده است. مینورسکی که در مورد «تیول»، «سیورغال» و امتیازات دیگر قرون وسطای پژوهیده است، تیول را به معنای واگذاری موقت حق جمع آوری مالیات دولتی گرفته و آن را از سیورغال، که امتیازی موروثی بوده است، متمایز دانسته است<sup>12</sup>. البته به محض مرگ تیولدار، تیول منقضی می شد، مگر اینکه جانشین حاکم آن را تجدید می کرد.

اما این نوکران پنجابی تبار احمد شاه بابا که از وظیفه سرتراشی به وظیفه تیولداری رسیدند، به تعدا رو آوریده و به تصاحب زمینها و به زورگیری املاک مردم بیدفاع و بیواسطه دست زدند و خود را مالک عام و تام منطقه اعلام نمودند. ازینکه مردم به صدها مصیبت گرفتار می شدند، برای اینان اهمیت نداشت. به قول شاعر:

## چوپبروز شد گرگ تیره روان چه غم دارد از گریه کاروان

اما چیزی جالبتر اینکه اینان در سالهای بعدی یعنی در زمان پرتنش شدن مناسبت میان افغانستان و پاکستان در سر موضوع خط دیورند، اصلیت پنجابی تباری خویش را به رنگ دیگر پوشانیدند و خود را در میان مردم غور، بدخشانی مینامیدند؛ یعنی اینکه منشای شان بدخشان است. اما تاجای که این قلم با مردمان بدخشان آشنای دارد، نه سیرت آنان بدخشانی ها را میماند و نه هم صورت آنان.

آنچه که واضح است این است که سردارها از ریشه پنجابی خود آگاه هستند و واضحترا از آن اینست که اینان میدانند که اصلن غورطن بومی نیستند. از همین سبب است که سرزمین و املاک دولتیار غور را با وجود که هنوز هم دعوی حقوقی آن حل و فصل نشده به مردمان خارج از غور با کمال شناخت بفروش می رسانند. مردم غور که از موضوع واقف اند، هیچگاه زمینی را که دعوی آن هنوز حل نشده، نمیخرند.

باید بگویم که بومی بدن یا بومی نبودن از لحاظ حقوقی مهم نیست. هرکس که تابعیت افغانستان را دارد، شهروند افغانستان است و دارای حق و وجیبه مساوی با هر تبعه دیگر این کشور است. صرف نظر ازینکه ریشه اش از کجاست. اما تظلم و ستمگری بر مبنای منشای قومی و تباری و یا هر اساس دیگر، پایه قانونی و اخلاقی نداشته و یک عمل مردود است.

## ت - تملک غیر قانونی املاک مردم نمونه از جنایات سردارهای دولتیار

تا کنون به هیچ قانونی: نه قانون دینی، نه قانون بی دینی، نه قانون داخلی، نه قانون بین لمللی، نه قانون زمینی و نه هم به قانون آسمانی، زمین یا مال یا هر شی دیگری را که در مورد آن دعوا واقع است، کسی نفروخته است و فروش چنین مال یا ملکی از لحاظ قانونی دزدی مال و ملک طرف مقابل دعوا محسوب می شود.

اگر کسی چنین مال یا ملکی را بخرد شریک دزدی (یعنی شریک جرم) بحساب میاید. حد اقل نتیجه که بدست میاید این است که خرید یا فروش چنین مال یا ملکی پیامد حقوقی ندارد. یعنی خرید یا فروش چنین مال یا ملکی حق ملکیت را به شخص دیگر (یعنی از فروشنده به خریدار) انتقال نمیدهد.

اما سردارها با بی پروایی بی سابقه و شرم آور دست به فروش املاک مردم زده اند. حال آنکه مردم در آن زیست دارند هنوز زنده اند و از آن زمین استفاده می کنند و آن را جزو از مالکیت خود میدانند. فروختن املاک دولتیار توسط مشتای از

۱ لغتنامه دهخدا.

۲ ص ۹۶۰؛ نیز رجوع کنید به د. اسلام، چاپ اول، ذیل واژه تیول.

سردار که هزاران خانواده در آن ادعای مالکیت دارد، بمعنای دزدی و سرقت صاف و سوچه از هزاران انسان است، دزدی در چاشت روز و بر ملای عام است.

این دزدی است که هزاران انسان را در یک حالت نا مطمئن به آینده قرار میدهد. فروش و خرید مال دزدی به هر رنگ و نیرنگی که به دست آمده باشد، در یک کشور متمدن و قانونیابه مستوجب جزای سخت بوده و بدترین کیفر را دارد. اما اینان بدون کمترین احساس شرم و عذاب وجدان، و جزای قانون، بدون ترس از پیگرد قانون، دست به چنین کار میزنند و هزاران انسان را به یک آینده نامعلوم و بی اعتمادی مواجه می سازند. این در ذات خود جنایت نابخشودنی به نوع بشر است.

طوریکه گفته شد سردارها با پیدایش شان در دولتیار بیدرنگ به تملک و تصاحب زورآورانه زمین های مردم بومی دولتیار دست زدند. این تملک و تصاحب زورآورانه هیچگاه مورد تایید صاحبان اصلی این مرزوبوم قرار نگرفت، و در آینده نیز قبول نخواهد شد.

چنین تصاحب زورمندانه بطور طبیعی به مقاومت مردم رو برو شد. مردم دولتیار هیچگاه زمین ها و املاک خویش را که سردارها با تهیه اسناد جعلی و غیر قانونی و غیر اخلاقی از آن خود ساخته اند، نپذیرفتند، و هیچوقت تسلیم این زورگوییها نشدند با وجود اینکه دولتهای سردارمدار و سردارپسند گذشته، از سردارها، به شیوه بی مسؤلانه، حمایت میکردند.

به همگان معلوم است که حکومتهای که بر مبنای سرداری و سردارمآبی بنیافته بود، غم اتباع و شهروندان عادی اش را هم نداشت. برای آنان خاری و ذلت هزاران انسان بمقابل یک مشمت سردار ارزش پیشیزی نداشت.

تمام دعوها در دولتیار، تقریبین بصورت کل در سایه جنوب دریا، و در حدود ۴۵ فیصد در سایه شمال دریا، همیشه جریان داشته است. این تنها نبود، اقوام تایمنی دولتیار بارها به مهاجرت های اجباری و ادار شده اند. مردمان تایمنی که تعداد طایفه های آنان به تعداد ۱۴ قوم میرسد، درین کشمکش ها مورد ظلم و ستم بیحد قرار گرفته اند. تایمنی ها مردمان بومی این سر زمین اند. این را تاریخ گواهی میدهد.

*اما سردارها پس از نقل مکان در اینجا که دیدند در منطقه رگ و ریشه ندارند و در سرزمین تیمنیها زندگی میکنند، خود را بزودی سردار تیمنی ها نام نهادند و مردمی را که با آنان مخالفت کرده و تسلیم زورآوری آنان نشده بودند، عمده نامیدند. با این کار خویش، آنان به ماموران بلندپایه حکومتی که بیشتر از خراج غور می آمدند، تبلیغ و القا مینمودند که تمام مردم دولتیار که با آنان مخالفت میکنند، نوکران آنان اند. در حالیکه تیمنیهای دولتیار هیچوقت خود را عمده ننامیده اند و نیستند. عمده نامیدن اقوام تایمنی از سوی سردار بطور واضح هدف غارتگری و تصاحب ملک و زمین آنان را داشت.*

به قول شاعر:

چون قلم بر دست غداری بود      لاجرم منصور، برداری بود

از جمله اولین کسانی که خود را تایمنی مینامید، کسی بود بنام حسن یا حسن خان. قبل از حکومت عبدالرحمن خان یک خانوار از ایران بنام حسن خان که خود را به نام تایمنی میخواند<sup>۱۳</sup> به منطقه دولت یار ساکن شد. حسن خان کسی بود که توسط یک نفر سلمان (یا ریشتراش) اش که از قوم هزاره بود در هنگام اصلاح سر و ریشش توسط پاکی (کارد ریشتراشی) سر بریده میشود، اما شخص قاتل موفق به فرار میشود.

بعد از حسن خان یکی از پسرانش بنام محمدخان وظایف خانمانی را در دولتیار به پیش می برد.

محمدخان معاصر عبدالرحمن خان بود. در همان هنگام یکی از خانهای هزاره که از نقاط مرکزی در جنگ با سپاه امیر عبدالرحمن خان شکست خورده بود و توانسته بود خودش با زن و یک فرزندش از صحنه جنگ فرار نماید. در جریان راه پسرش فوت نموده خودش با همسرش که لباس مردانه پوشیده بودند، تصمیم داشتند تا از قلعه کهنه فعلی دولت یار که محمدخان در آن زندگی میکرد پیاده شوند و شبانگاه را دور از قریه سپری نمایند. اما محمدخان که آنان را می بیند، کسی رانزد شان میفرستد و از آنان دعوت می نماید که به قریه بیایند تا شب رابه آبادانی سپری نمایند.

آنان غافل ازین نیرنگ محمدخان، این پیشنهاد را میپذیرند و شب را به خانه محمدخان که در تاریخ از آن بنام محمدخان تایمنی نامبرده شده سپری میکند. اما در آخر شب مردان محمدخان بر وی حمله نموده خان هزاره را همراه با همسرش خلع سلاح نموده و دست بسته نزد نایب الحکومه هرات به عنوان اسیر میفرستد.

<sup>۱۳</sup> دیده میشود که درین زمان این مهاجران پنجابی میخوانند رگ و ریشه غوری برای شان بیابند.

جریان به عبدالرحمن انتقال می یابد عبدالرحمن خان به خاطر خوشخدمتی انجام شده دوکار را برای محمدخان تایمی انجام میدهد یکی اینکه برادر محمدخان تایمی (دوست محمدخان) را که در هرات بندی (زندانی) بوده رها مینماید و دوم اینکه مناطق وسیعی را از مربوطات هرات، غور و بادغیس یعنی از آب کوگان الی بوت بامیان برای محمدخان تایمی بخشش مینماید که فرمان مذکور تا سال های ۱۳۴۰ ه ش نزد اولاد محمدخان موجود بود.

بازماندگان حسن خان و محمدخان در دولتیار قومیت و هویت ملی شان را از آنوقت به اینسو در اسناد و سوابق محاکم غور بنام تایمی درج کرده اند.

یکی دیگر از بنی اعمام اینان بنام نصیر خان در پسا بند آنقدر از هزاره ها نفرت داشت که در زمان بابای ملت و حتا داود خان برای تفریح و خوشگذرانی اگر در زمان شکار، نخچیر نمیافت هزاره شکار میکرد. البته پس از سال ۱۳۵۷ دست ظلم و ستمگری اینان کوتاه شد.

## ث - یادی از سائری جنایات سردارها در قبال تیمنی ها و باشندگان دولتیار

### پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد \*\*\* برگردن او بماند و بر ما بگذشت

حینکه هیئت تثبیت مالیه زمین امیر عبدالرحمن خان در دولتیار آمده بود تنها در ساحه و منطقه تایمی نشین در حدود دو صد دفتر و تکت مالیه اراضی وضع نموده که از جمله آن تنها چهار تا پنج دفتر مالیه بنام همین خانواده ها و باقی دفاتر مالیه بنام باقی مردم بومی یعنی قوم تایمی دولتیار ثبت دفتر املاک گردیده است. **طوریکه دیده میشود چار یا پنج دفتر سردارها در برابر دو صد دفتر مردم تایمی بسیار ناچیز است.** اما اینان برای تصاحب غیر قانونی زمینهای مردم از هیچگونه عملی خلاف قانون و خلاف اخلاق از قبیل شکنجه، رفتار غیر انسانی و کوچ اجباری ابا نورزیدند. این خانواده ها یعنی اولاد محمد خان جهت غصب اراضی مردم و مجبور کردن مردم به مهاجرت هرگونه جور، ظلم و ستم را نیز به مردم محل تحمیل نمودند.

در سال ۱۲۷۰ این خانواده ها به تعداد قریب یکصد فامیل را از اقوام **آقاجانی** دولتیار که به سمت شمال دریا دولتیار، در جنوب قریه مایل، قریه سیاهخارک و قریه تنورتاق زمین وزندگی داشتند و در آنجاها ساکن بودند، مجبور به مهاجرت نمودند، که اکنون اخلاف آنان به ولایت سرپل زندگی دارند. این کوچاندن اجباری بطور واضح با سوء استفاده از داشتن مقام و قدرت در دستگاه دولتی صورت پذیرفت.

سرتراش که صاحب نعمت شود، با مادونان خود بهتر ازین رفتار نخواهد کرد.

سعدی شیرازی چه زیبا سروده است:

چو منع کند سفله را روزگار      نهد بر دل تنگ درویش خار  
چو بام بلندش بود خود پرست      کند بول و خاشاک بر بام پست

به قول محاسن سفیدان در سالهای قبل از ۱۳۰۰ ه ش بخاطر حواله هیزوم حینکه محمد خان قهر میشود، ملا مرغابی یک نفر از اقوام قوم آغای محمد را که شخص عالم وموی سفید قوم خویش بود. به جزای که تاحال کسی ندیده و نشنیده محکوم می کند، به این معنی که افراد خود را امر مینماید تا ملا مرغابی را به زمین خوابانده بالای آن خروارها سنگ را بچینند. بعد از اجرای این عمل به اثر وساطت ریش سفیدان دیگر، جسد ملا مرغابی را از زیر بار سنگ بیرون میکنند.

در سال های ۱۲۷۴ هـ ش حسن شادان از قوم بای باغه که در دهن چکاب بودوباش داشت، به اثر ظلم وتعدا این آغایان با ۳۰ خانوار از اقوامش مجبور به ترک قریه وخانه اش میشود که به استقامت پسابند وباد غیس مهاجرت مینمایند که اولاد حسن شادان در حدود ۵۰ خانوار هنوز هم به قریه سر بام پسابند زندگی دارند.

در سال ۱۲۹۶ هـ ش **اعلم قراول** از اقوام **برات** با ۲۰ خانوار از اقارب خویش از **قریه سر پل** برات که فعلا بنام قریه **برات** یاد میشود مجبور به مهاجرت گردیده و به طرف ولایت بادغیس مهاجر میشود. اکنون اخلاف ایشان در قسمت **لامان** بادغیس بود وباش دارند.

بنابر زورگوی، ستمگری و ظلم این **خانزاده های پنجابی** که دستگاه فاسد اداری، نظامی، انتظامی و قضایی حکومت وقت به پشت سر آنان قرار داشت، در سال ۱۳۳۵ هـ ش بیش از یک ونیم هزار خانوار قوم تایمنی را با استفاده از رشوت و زور حکومت آن وقت مجبور به مهاجرت نمودند که همین اقوام تایمنی دولتیار به استقامت های بادغیس، قیصار، خواجه لشکر راه، تولک و نقاط چکاب ولامان بادغیس مهاجر گردیدند .

در سال ۱۳۲۸ هـ ش یکی ازین خانزاده ها بنام **محمد عمر لنگ** که یک پای داشت توسط یکی دیگر از پسر کاکاهایش **محمد امین کور** ولد **آقا احمد** به اساس رقابت های داخلی خود شان شب به قتل رسید. به جرم گناه محمد امین اقوام تایمنی دولت یار بدترین ظلم وستم را متحمل شدند. جزا های که به مردم از طرف این خان ها وحکومت داده میشد در تاریخ بی نظیر است بطور مثال این ظالمان **سطانمحمد** ولد **خواجه یار** را که یکی از اقوام دولتیار مربوط به قوم **بای باغه** بود بعد از لت وکوب بی نهایت، چون آدم بروتی بود، تمام بروت هایش را با دست وزور کردند.

دیگر اینکه شخصی بنام **محمد یوسف** ولد **مومن** که از اقوام **برات** بود و آدم قوی هیکل و تنومند بود، آنگاهیکه موصوف مصروف میده نمودن خرمن گندم خویش بود، از طرف عمال حکومت وقت، همراه و با تحریک خانزاده ها، به سرکردگی شخصی بنام مرتضی ولد آقا افضل، سخت ترین جزا داده شد.

پای محمد یوسف را مرتضی لوچ کرد و وی را با یک گاو که یک طرف یوغ خرمن کوبی به شانه محمد یوسف و طرف دیگر آن به گردن گاو بود، خرمن را به ذریعه چپر توسط یوسف و یک فرد گاو نر، میده و ریزه نمودند. این ظلم را هیچکسی به هیچ دور ه بی از تاریخ ندیده و نشنیده است.

در حدود ۵۰ نفر از قوم تایمنی طور ناحق به خون محمد عمر لنگ سالها به محبس هرات محبوس بودند از جمله محترم **ملا محمد رسول** ولد **آقادات** که یک عالم جید ومشهور بود در محبس هرات جان داد .

علاوه ازین ظلم وستم که این «سردار» ها به مردم بومی این سر زمین روا میداشتند، اینان برضد هرگونه روشنگری و دانش آموزی مردم نیز بودند. به نسبت منافع فرهنگ ستیزانه، دانش زدایانه خویش و آرزوی نگهداشتن مردم در پرده جهل و نادانی، اینان مرتکب جرم نابخشودنی در بخش فراگرفتن علم و سرایت دانش به دولتیار نیزگردیدند. چنانچه در سال ۱۳۱۶ سه باب مکتب در تمام ولایت غور تاسیس گردید. از جمله یک باب مکتب ابتدائیه در **ساغر**، یک باب در **تیوره**، و یک باب به **دولتیار** در قریه کورک ایجاد گردید و به درس آغاز نمود. وقتیکه شاگردان مکتب کورک به صنف پنجم رسیدند این خانها احساس نمودند که علم ومعرفت، و آموزش دانشهای نوین باعث روشنگری وانکشاف تفکر و اندیشه مردم میگردد و این خود باعث تضعیف نظام ظالم سالاری ایشان میشود. پس شخص **محمد عمر لنگ** که از کشته شدن او توسط محمد امین تذکر به عمل آمد، اول مردم و شاگردان مکتب را تحریک نمود تا معلمان را لت وکوب نمایند و بعد از لت و کوب معلمان خود محمد عمر شخصن به نزد نایب الحکومه هرات رفت و به او گفت که اگر مکتب لغو نشود مردم غور همه سر به شورش برداشته و علیه دولت قیام مینمایند. به اساس همین طوطنه محمد عمرخان در سال ۱۳۲۰ مکتب دولتیار لغو گردد و تا بیش از ۲۰ سال دیگر مردم از نعمت فراگیری دانش و علم به عقب ماندند.

حال آنکه مکتبهای ساغر و تیوره فعال باقی ماندند. بیست سال بعد از آن کشید تا اینکه در سال ۱۳۴۰ در دولتیار، مکتب ابتدائیه دولت یار باز فعال گردید. این سردارها پنجابی ۲۰ سال مردم دولتیار را از برکت دانش و اندیشه های جدید محروم ساختند، تنها بخاطر اینکه وجود مکتب در دولتیار به منافع خودخواهانه و آزمندانة آنان متضاد بود.

به قول شاعر:

## نور گیتی فروز چشمه نور زشت باشد به چشم موشک کور

البته دعوی زمین بین اقوام تایمنی و این خانواده ها، از همان زمان غصب زمینهای مردم از سوی اینان آغاز یافته بود و همیشه در جریان بود.

در سال ۱۳۴۸ خانزاده ها یا سردارها به کابل رفته و دو نفر از خویشان خود را یکی بنام «خیری» و دیگری بنام «نوا»، پسران «احمدقلی» میمنه گی که از جمله سناتورهای انتسابی اعلیحضرت پاپای ملت بودند، به دولتیار آوردند. آقایان هریک «خیری» و «نوا» به مردم تایمنی پیشنهاد نمودند که زمینهای آبی زیرجوی دولتیار از خانزاده ها باشد و باقی زمینهای خشک و لامزروع در دل کوهها، میان سنگزارها و سنگلاخها و شوره زارهای دولتیار همه از آن اقوام تایمنی بمان. به عبارت دیگر مردم تایمنی استفاده از زمین آبی را ندارند. این در حالی است که صاحبان اصلی این زمین تیمنی ها اند. معنای دیگر این تقسیم این بود که دولتیار بصورت کل از آن سردارها باشد.

تقسیمی که مشابه بود به این تقسیم برادر با برادر (به پانوشت مراجعه کنید):

این قوچ شاخ کج که زند شاخ از آن من  
از صحن خانه تا به لب بام از آن من  
غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو  
از بام خانه تا به ثریا از آن تو

زن پدر خیری و نوا از خانهای دولتیار بودند و آن زن اولاد نداشت. این دو فرزند (خیری و نوا)، از فرزندان انباق زن موصوفه بودند ازینرو خود را به همه مردم دولتیار به نام خواهرزاده یاد میکردند. آنها گفتند که ماماهاى خانزاده شان و تایمنی ها باید فیصله آنرا قبول نمایند. گرچه مردم تایمنی از دعوی خسته بودند با وجود مظلومیت و محرومیت که توان ادامه دعوی را نداشتند باز هم به این فیصله راضی نشدند.

جالب این است که دولت مرکزی که مؤظف است در چنین حالتها هیات بیطرف روان کند تا موضوع را از لحاظ حقوقی بیطرفانه حل و فصل نماید، خواهرزاده سردارها را میفرستد. خواهرزاده بودن و سرداربودن از یکسو و استبداد دولتی و بی توجهی به حقوق شهروندان از سوی دیگر منجر به چنین فیصله ظالمانه و زورگیرانه میگردد.

بباز و ان تو انا و قوت سر دست  
خطاست پنجه مسکین ناتوان بشکست  
ز گوش پنبه بیرون آرو داد خلق بده  
وگرتومی ندهی داد، روزی دادی هست<sup>15</sup>

<sup>15</sup> این تقسیم، تقسیم شاعر (وحشی بافقی) را میماند که پس از وفات پدر، میراث پدر را با برادر خود از روی استهزاء تقسیم میکند. ضمنن به برادر خود میگوید که چیزهای «زیبا» و «اعلا» از تو (برادر) باشد و چیزهای «بد» از آن خودش یعنی از شاعر باشد، به این گونه:

زیبا تر آنچه مانده ز بابا، از آن تو  
این تاس خالی از من و آن کوزه که بود  
آن دیگ لب شکسته بی صابون پزی ز من  
این قوچ شاخ کج که زند شاخ از آن من  
این استر چموش لگد زن از آن من  
این گاو نر که نعره و بوق میکشد، ز من  
از صحن خانه تا به لب بام از آن من  
بد ای برادر از من و اعلا از آن تو  
پارینه پُر ز شهد مصفا از آن تو  
آن چمچه ی هریسه و حلوا از آن تو  
غوغای جنگ قوچ و تماشا از آن تو  
آن گریبه بی مصاحب بابا از آن تو  
آن مرغ خوش الحان و خوش آوا از آن تو  
از بام خانه تا به ثریا از آن تو

در اینجا شاعر در واقعیت تنها و فقط آنچه در گپ زیبا است به برادر میدهد و باقی همه را خودش تصاحب میشود. علاوه بر آن برادر را مرهون احسان خود نیز میسازد. آقایان «خیری» و «نوا» نیز همین تقسیم را کردند و منت هم گذاشتند.

در آن زمان مرحوم حاجی عبدالغفور دهمرده از جمله افرادی مهم دولتیاری بود. اقوام تایمنی دولتیاری موضوع شان را با مرحوم حاجی عبدالغفور دهمرده در میان گذاشتند. چون حاجی از خود برنامه سیاسی داشت و نمیخواست اقوام تایمنی و خانزاده ها متفق باشند که این عدم اتفاق به نفع حاجی صاحب عبدالغفور بود، لذا او کوشید مردم را قانع بسازد که همین فیصله و صلح را بپذیرند. چیزی که در چنین تقسیم ظالمانه ممکن نبود.

ولی دعوی ادامه یافت و آغایان هر یک خیری و نوا از آن برآشفند و گفتند که کسانی که فیصله ما را نمیپذیرد از منطقه باید کوچ کنند و اگر بمانند حق ندارند که به پایین آب، استفاده کنند. حتا، کسی حق ندارد که به پایین یک چشمه کوچک هم که باشد، خانه آباد کند. هر جای که زیر آب قرار دارد کسی حق خانه ساختن را ندارد. آنگاه آنان والی آن وقت حاجی آصف را در چغچران وادار ساختند که در برج جوزا سال ۱۳۴۸ (در حالیکه کشت و کار مردم به حاصل دهی و ثمر رسیده بود) تمام قریه جات مربوط اقوام تایمنی را که تقریباً به پنجاه قریه میرسید توسط عسکر به زور ویران کرده و تمامی حاصلاتی زراعتی شان را به خانزاده ها تسلیم نمایند<sup>16</sup>.

این عمل جنایتکارانه، شنیع، غیر انسانی و بیشرمانه جامه عمل پوشید، اما مخالفت مردم ادامه یافت.

چند سال بعد جنایت دیگری به دولتیاری از سوی سردارها بوقوع پیوست. چنانچه در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی، در فصل زمستان در حالیکه تمام کوههای غور از برف پوشیده بود، سردارها نظر به اختلافی که با قوم موشون پیدا کرده بودند، این قوم را مجبور به کوچ اجباری نمودند. موشونها مجبور شدند در همان زمستان سرد از «بند پایین» که یکی از پریرف ترین، شامخترین و سردترین کوههای غور است، عبور کنند که در نتیجه چندین نفر از زنان و کودکان و کهنسالان از قوم موشون که ظعیف بودند، در بند پایین از سردی زمستان جان دادند.

در آن فصل زمستان کسی حتا خرس وحشی را از مغاره اش بیرون نمی کند، اما سردارها با هموعان خود این عمل جنایتکارانه را عملی کردند. دولت که درین حالتها که آدمهای بیگناه از اتباعش هلاک شده بودند، باید حامی مردم بیچاره و بیگناه می بود و عاملان آن جنایت را جزای سخت میداد، آنچنان خاموش بود که تو گویی چندتا خرگوش در میان برفهای کوه بهلاکت رسیده اند.<sup>17</sup>

پادشاه پاسبان درویش است  
گوسپند از برای چوپان نیست  
گرچه رامش، به فر دولت اوست  
بلکه چوپان برای<sup>18</sup> خدمت اوست

این مردم مظلوم (موشونها) در آن زمان دادرسی نداشتند که در چنین رویدادهای ظالمانه به داد آنان برسد. اصلن مردم عادی آنقدر ستمدیده و مظلوم بودند که امید دادخواهی و عدالت را از حکومت آنوقت نداشتند.

<sup>۱۵</sup> کلیات سعدی، بر اساس نسخه محمد علی فروغی.

<sup>۱۶</sup> اینجانب، نویسنده این سطور که در آن وقت کودک خردسال بودم، این ماجرا را بیاد دارم که چگونه یکی از عسکرهای حکومت جبار بابای ملت، صحنه فروریزاندن و لومباندن خانه پدرم را در قریه تیل بای نظر تماشا میکرد. خوب یادم میاید مردم همه مصروف تخریب خانه های خود بودند. وقتیکه از پدرم پرسیدم ما به کجا میرویم و به کجا خانه میسازیم. پدرم گفت که دولت از سردارها پشتیبانی میکند و این عسکر را روان کرده که ما خانه های خود را بلومبایم (تخریب کنیم) و جایی خانه بسازیم که در آن آب نباشد. تیمنی ها حتا اجازه نداشتند که به زیر یک چشمه آب خانه آباد کنند. به اینگونه آغایان خیری و نوا فیصله کردند که تیمنی های دولتیاری باید نه تنها نان نداشته باشند (زیرا زمین و ملک شان غصب شد)، بلکه آب نیز نداشته باشند. ماشاالله به این قضاوت و آنهم از سوی کسی که تخلص اش را خیری گذاشته بود. مردم که زور شان به دولت که با چنگال و دندان از مناقع ناحق و نا مشروع سردارها دفاع میکرد، نمی رسید. بطور موقت عده از مردم مجبور شدند قریه های لشکری، بیه گگ، تنگی غار و دهن چکاب را بنا نهند. در قریه های لشکری، بیه گگ مردم توسط کندن چاهای عمیق، آب میکشند. قریه تنگی غار در دامنه کوه قرار داشت و دهن چکاب به پشت جوی دولتیاری ساخته شد. طبعی است که با این فیصله ظالمانه دعا پایان نیافت.

<sup>۱۷</sup> بعد از ادای «نماز دیگر» بود. در آنوقت مردم از هرگونه خبر و سخن نو در مسجد آگاه میافتند. هیچ از یادم نمی رود که مسجد «بیه گگ» در زمستان در همان روز از نمازگزاران پُر بود که این خبر نا میمون در میان نمازگزاران پخش شد.

<sup>۱۸</sup> کلیات سعدی، بر اساس نسخه محمد علی فروغی.

این مخالفت ها و دعوای تا تحول ثور ادامه یافت در جریان انقلاب و جنگ داخلی خانزاده ها که در ساحه جنوب دریای هریرود بطورکل به بیست خانوار میرسیدند، بعد از چندین جنگ و کشته شدن و تلفات طرفین مجبور به فرار شدند.

ولی، اینبار، آنان به اسماعیل خان هراتی<sup>19</sup> متصل گردیدند، تا اینکه در سال ۱۳۷۳ به رکاب اردوی متجاوز اسماعیل خان تحت فرمانده قوماندان فرقه آن وقت، جنرال علاوالدین<sup>20</sup>، و به تعداد زیادی از خود فروخته گان غوری بالای قریه ها اقوام تایمی با تانک های غول پیکر و طیاره های بم افگند حمله نمودند. جنگ تقریباً دوماه ادامه یافت. اردوی اسماعیل خان و نوکران او متحمل شدیدترین تلفات گردیدند. تایمی ها مردانه و جانانه در کارزار نابرابر می جنگیدند. سرانجام امکانات نظامی شان ختم و مجبور به مهاجرت گردیدند.

سه هزار از اقوام تایمی به استقامت بادغیس، هلمند و مزار شریف مهاجر گردیدند. این اقوام سلحشور سر انجام یکسال بعد، به سال ۱۳۷۴ دوباره به دولتیار برگشته و دشمن را شکست داده قریه های خویش را دوباره تصرف نمودند.

در جریان دعوای زمین دولتیار، خانزاده؛ سردارها، آقاها و یا هرنام که بخود میگذارند، با استفاده از زور رشوت، واسطه، توطئه، نیرنگ، لاف و دروغ از جمله صد در صد اراضی اقوام تایمی هفتاد فیصد آن را در حالیکه زمین متنازع فیه به هیچ قانون قابل فروش نیست، به پشتون های کوچی، وردک ها و هزاره ها که از موضوع دعوا آگاهی ندارند، بصورت غیرقانونی به فروش رساندند.

اکنون هفتاد فیصد اراضی اقوام تایمی توسط خانزاده ها به اقوام هزاره، پشتون کوچی و وردک فروخته شده و تنها سی فیصد باقیمانده فعلاً به تصرف اقوام تایمی است. این زمین باقیمانده را نیز شخص بنام محمد شریف که یکی از افرادی مهم خانزاده ها بود، در پاکستان یعنی در سرزمین پدری اش، برای کوچیها در همانجا (پاکستان) به فروش رسانیده است؛ یعنی تمام خانه های فعلی اقوام تایمی، همین سه هزار خانوار موجود، توسط شریف مذکور در پنجاب پاکستان در سال ۱۳۷۵ به مبلغ هفتاد لک افغانی به پول استاد ریائی، یکجا با مردم زنده و ساکن در محل، به فروش رسانیده شده است. چنین فروش زمین بی شرمانه ترین عمل از طرف یک فرد عادی در طول تاریخ بشر است. در هیچ نقطه از جهان چنین عملی از سوی یک فرد عادی صورت نگرفته است. حتا در نظام فئودالی فرنگستان (اروپای سده های میانه) فروش زمینی که مورد دعوا است، به شکل که شریف خان فروخت، قانونی نبود، (در افغانستان) حالا هم نیست و در آینده هم نخواهد بود. در دوران فئودالیزم در اروپا دهقان وابسته با زمین بود. اگر زمین را فئودال میفروخت همراه با آن دهقان وابسته به آن زمین نیز فروخته میشد.

چنین نظام وابستگی دهقان به زمین در آسیا هیچگاه و در هیچ کشوری وجود نداشت و هیچوقت انتقال نیافت. حتا انگلیسها هم با ماندن چند صد سال در هندوستان چنین نظامی را در آنجا برقرار نکردند. اما شریف خان با فروش زمین دولتیار کاری کرد که روی نظامی فئودالی اروپا را پاک و پاکیزه بست. به این معنا که او زمین مورد دعوا را یکجا با دعاگران آن که همه انسانهای آزاد اند، در پاکستان، در یک کشور بیگانه، جاییکه قانون بیگانه بر فروش اموال غیرمنقول، مانند زمین، حکمفرماست، به یک فرد عادی دیگر بفروخت؛ زمینی که هزاران انسان روی آن زیست دارند، در آن کار می کنند، نسل پی نسل روی آن سکونت دارند و قرنهایست در آن می زیند، یکجا با آدمهایش بصورت غیرقانونی بفروخت.

کس یا کسانیکه این زمین را دانسته یا نادانسته خریده اند، نیز شریک این جرم اند. طبیعی است که کس یا کسانیکه این عمل را انجام داده اند، چشم امید خویش را به پشتیبانی ناحق و نامشروع محافل معینی از زعامت حکومت افغانستان دوخته اند. غافل ازینکه امروز ما در زمان دیگری زندگی میکنیم. هیچ حکومتی قادر نخواهد بود به خاطر مشتکی از خاک فروش و کلاه بردار هزاران انسان را به مصیبت مبتلا کرده و آنانرا وادار به آوارگی، بیجاسازی و نابودی نماید.

۱۹ اسماعیل خان- امیر خود خوانده زون غرب که یک آدم نظامی است، ولی از استراتژی نظامی، به باور این قلم، بهره و بوی ندارد. اگر بهره میداشت، بخاطر ۲۰ سردار با چند هزار خانوار به جنگ نمی آمد، این مردم را بر ضد خود نمیرنجانید، بلکه میان آنان صلح و آشتی را برقرار می ساخت؛ برای خود حامی و پشتیبان، برای روز بد و روز مبادا، جستجو میکرد. باوجود آنهم سر انجام اسماعیل خان با تمام امارت و کش و فتن اش از طالبان گریخت. اما غور تا آخر بر ضد طالبان مقاومت کرد. باز همین غوریان بودند که اسماعیل خان را پشتیبانی و نگهداشتند و در دوران فروپاشی طالبان دوباره به امارتش رسانیدند. اما اسماعیل خان با مردم غور مانند یک مرد وفا نکرد. ولی مردم غور جوانمردانه وظیفه وجدانی و وطنی خود را انجام دادند. امید است اسماعیل ازین درسها، عبرت درست گرفته باشد.

۲۰ علاولدین پس از شکست از طالبان به غاری گریخت و در همانجا کشته شد ( فرار شنود از هموطنان هراتی).

قابل یادآوری است جنگ های داخلی و لشکرکشی خانزاده ها تحت حمایه اسماعیل خان باعث تلفات فراوان مالی و جانی به اقوام تایمنی گردیده است. در سال ۱۳۷۳ و قتیکه اقوام تایمنی بنابر نبود مهمات جنگی مجبور به مهاجرت شدند، تمام قریه جات شان، چنگیزگونه به آتش کشیده شد و تمامی دارایی منقول شان توسط خانزاده ها و اردوی سارق اسماعیل خان به غارت برده شد. دارای غیرمنقول به آتش کشیده شد. حتی لشکریان اسماعیل خان و سردار ها سرگین حیوانات تایمنی ها را برای استفاده محروقاتی از دولتیار توسط وسایل نقلیه شان به هرات انتقال دادند و این لکه تنگ را برای اسماعیل خان به تاریخ به یادگار گذاشتند.

علاوه از خسارات جاری در طول جنگ ها با خانزاده ها و حامیان بیرونی و ناعاقبت اندیش آنان، بیش از ۳۲۰ تن از بهترین جوانان تایمنی به درجه شهادت نایل گردیدند که خساره جبران ناپذیری برای این قوم است.

سردار ها همین اکنون نیز در تلاش فروش زمین و خانه های باقی مانده قوم تایمنی میباشند زیرا این زمین فروشان دیگر به خاک و زمین فروختن غیرقانونی عادت کردند. ترک عادت کاری دشواریست.

## سوم - سردارها و بازی با مفاهیم کنونی

### ۱ - اختراع نام «قوم سردار»

سردارهای دولتیار خود را برتر از انسانهای دیگر میدانند. ولی هیچکسی نشنیده، نخوانده و نگفته است که «السردار افضل من الانسان» است. اما اینان چنین می انگارند.

سردارها برای برتر شمردن خود از دیگران، نظر به زمان و مکان تغییر نام نیز میدهند. درین نوشته ذکر شد که از جمله اولین کسانی از سردارها که خود را تایمنی مینامید، کسی بود بنام حسن یا حسن خان. مثل اینکه سردارها اکنون دیگر از تایمنی بودن خود راضی نیستند. گاهی خود را «سردار» میگویند و زمانی «آقا»، گاهی «خانزاده» و زمانی «خانها»؛ این نامها برای اینست که خود را برجسته و برتر از دیگران جلوه دهند. ولی آنچه جالب است، این است که آنان درین اواخر خود را بنام «قوم سردار» می خوانند، چیزی را که میتوان کشف جدید! (یا دروغ محظ) در رشته «مردم شناسی» دانست.

اما در مورد افضل بودن، باید گفت که در قرآن شریف داستان عبرت آمیز برای عالم بشریت موجود است که در آن ابلیس خود را برتر از انسان (ابولبشر) میدانست و لذا آدم را سجده نکرد و سرانجام از درگاه ایزد متعال به دور رانده شد. در دین مقدس اسلام هیچ فردی از فردی دیگر برتری ندارد، مگر به تقوا که بر رفتار و کردار انسان مبتنی است و آن را ایزد بیچون از همه بهتر داند. در دین اسلام بهترین انسان پرهیزگارترین انسان است، نه سردارترین انسان.

اینکه اینان چقدر پارسا و پرهیزگار اند، خوانندگان می توانند، از اعمال گذشته و امروزی آنان قضاوت کنند. زیرا عمل و کردار آدم محک و معیار حقیقت است، نه زبان و گفتار کس. همچنان در قانون مدنی و حقوق بشر افراد با هم برابر اند. برتر و بهتر شمردن خویش از انسانهای دیگر بیانگر خصلت نیکمردان و نیکخواهان نیست و هرگز اساس دینی، علمی، قانونی و اخلاقی ندارد.

در مورد قومیت باید گفت که حتی سردارهای محمدزایی این جرأت را تا کنون نکرده اند که خود را «قوم سردار» بنامند. زیرا در هیچ جای افغانستان سردار نام قوم، ملیت و یا طایفه، تیره و یا تبار نیست؛ بلکه یک لقب و مقام برتریجویانه میباشد که امروز به حکم زمان به بایگانی تاریخ سپرده شده است. اگر آنان خود را قوم پنجابی بنامند، میتواند دلیلی موجود باشد. اما قوم سردار در هیچ جای وجود خارجی ندارد و دروغ محظ است.

سردار بمعنای یک مقام و لقب برای امتیازطلبی و برتری جوی، ساخته و بافته دوران پس از به قدرت رسیدن امیر دوست محمد خان است. قبل از آن سردار لقبی بود برای کسانی بود که شایستگی و برانزنگی خویش را برای خدمت به میهن در کار و پیکار نمایانده بودند.

آقاها و یا خانزاده ها، یا سردارها، یا خانها، یا هرنامیکه برای برتری جوی بخود گذاشته اند، خود را بالاتر از انسانهای دیگر میدانند. به اساس همین کبر و غرور که داشتند هیچوقت به اقوام دیگر منطقه دختر نمیدادند و حال هم به آسانی به کسی دختر نمیدهند. زیرا بدین باور اند از دیگران برتر اند که با این کار با دیگران آلوده و مختلط میشود.

## ۲ - سردارها و بازی به موازین حقوق بشر

سردارها حالا گویا «حقوق بشرشناس» شده اند و مدافع حقوق بشر جلوه میکنند! البته، اینجانب تیزباور و زودپذیر وقتی میتوانم بزودی باور کند که این همدیاران از گذشته پشیمان میبودند و در جستجوی تکرار آن در آینده نیز نمی شدند. شوربختانه که چنین نیست.

امروز آنان بخاطر رسیدن به هدف نامشروع خود که همانا بدبخت سازی هزاران انسان است، در هر اداره و سازمان که میروند از نقض حقوق بشر خود صحبت میکنند. یعنی اینکه مظلومترین مردم اند و به آنان ستم شده است. این گرگان دیروزی پیراهن گوسفندی پوشیده اند. ظالمان مشهور، اکنون از قصه مظلومیت خود در اداره ها و سازمانهای دولتی و اینجوهای بین لمللی، و از نقض قانون و موازین حقوق بشر صحبت میکنند! آواره کنندگان هزاران انسان، قاتلان صدها انسان، غاصبان و زورگیران املاک دیگران و فروشندگان زمینهای مردم عادی، اکنون لباس ستمدیده گان را به تن کرده اند! چه چالی و عجب نیرنگی! در یک دست شمشیر و در دست دیگر قرآن! و باز هم حقوق بشرشناسی!

اینان برای رسیدن به هدف، از گدایان و بینوایان کابل استفاده میکنند. بیچاره ترین زنان و کودکان را در کابل که از شدت فقر به گدایی و کارهای دیگر رو آورده اند پول میدهند و آنان را با خود به نزد مقامهای دولتی و سازمانهای خارجی میبرند تا شهادت بدهند و بگویند که گویا از «قوم سردار!» اند و به آنان در دولتیار از سوی تایمنی ها ظلم گردیده، بیحرمتی و تجاوز شده است. عموماً در زمان انتخابات پارلمانی یا ولایتی، که جوانان و یا موسفیدان تایمنی دولتیار خود را کاندید در انتخابات میکنند، اینان دست به توطیه و تحریب میزنند و به اصطلاح فعال و بکار میشوند. همچون ابزار به خدمت رقیبان انتخاباتی تایمنیها فرار میگیرند.

۳۲۰ تن از بهترین جوانان تایمنی که از سوی اینان و حامیان شان به درجه شهادت نایل گردیدند، ارزشی برای شان ندارد، اما کشته شدن چند تن از سردار در جنگ که خود شان آغاز نموده اند، نقض حقوق بشر به حساب میاید. همان داستان مشهور روباه که گفت: «اگر خودم نباشم، جهان هم برایم هیچ است!».

باید گفت که در جنگ داخلی افغانستان هرکس قربانی داده است و هیچ خوانواده ای در افغانستان نیست که در مدت جنگهای داخلی کسی از عزیزانش را در جریان جنگ از دست نداده باشد. سردارها از این امر مستثنا نیستند. اما سردارها ازینموضوع میخواهند استفاده نا روا برای خود کنند و قربانی دیگران را به پیشیزی نسجند.

لازم نمیبینم درین نوشته در مورد نقض حقوق بشر از سوی اینان چیزی بنویسم. آنچه که در فوق نگاشته شده کارنامه نقض حقوق بشر از سوی اینان را در گذشته بخوبی بنمایش میگذارد. اما اگر لازم دانستم، کارنامه آنان را بصورت جداگانه با معاهده ها و پیماننامه های بین لمللی حقوق بشر خواهم سنجید.

اما آنچه از نظرم درینباره مهم است، این است که حل اختلاف بر اساس احترام به حق و عدالت است که میتواند به دولتیار و مردم آن مفید باشد، نه دعواجلایی ها، شکایتی بی اساس، فروش غیرقانونی داراییهای مردم به دیگران، توطیه و افتراء های بی بنیاد و نا موجه.

امید واری هم درین است که، این قضیه با حسن نیت و پامردی مردمان نیکخواه بپایان برسد، از دولت که امیدی نیست. اما زمان میگذرد و سردارها با رفتار و اعمال نادرست و ناشایسته برای آشتی جایی نمی گذارد.

بنظر میرسد که دستهای مری و نا مری خارج از منطقه و گاهی هم از خود منطقه با دخالتها و شیطنتهای پیهم تخم نفاق در میان طرفها میکارند، تا بهره سیاسی بگیرند و آتش بی اعتمادی را چندفردایی فروزانتز نگاه بدارند.

میان دوکس جنگ چون آتش است      سخن چین بدبخت هیزم کش است

## نتیجه سخن

طوری‌که دیده می‌شود دعوای زمین در دولتیار میان سردارها و تیمنی‌ها از همان زمان نقل مکان و جابجا شدن اینان در منطقه، در نتیجه سوء استفاده از قدرت دولتی توسط آنان، و توسل جستن به خدعه و رشوه، و زورگیریهای املاک مردم دولتیار توسط آنان، آغاز می‌یابد.

تمام حکومت‌های قبل از جنگ داخلی، بدون قیدوشرط، از این سردارها حمایت می‌کردند. بر اساس دعوای پیهم و مداوم گاهی حکومت‌های آن زمان مجبور می‌شدند که تصمیم بگیرند به دعوا خاتمه دهند، اما حل دعوا بر اساس انصاف و عدالت صورت نمی‌گرفت. دولت ناز و کرشمه سرداری را اسیر رنج و شکنجه دیگران نمی‌گردد. دولت دادگر نبود. سرداری و سرداریگری جایی برای برابری، دادگری و عدالت نمی‌گذاشت. برابری حقوق میان اتباع کشور وجود نداشت. دعوا میان اتباع کشور بر اساس برابری حقوق شهروندی و مدنی، و بر بنیاد بیطرفی و اصول عدالت صورت نمی‌پذیرفت. بطور مثال، حل که آغایان «خیری» و «نوا»، (در بالا اشاره شد) به مردم تیمنی پیشنهاد و تحمیل کردند، از روی «خبر» خواهی و برای مردم بی‌نوا» نبود. اما به نظر حاکمیت آنوقت عادی و پذیرفته شده مینمود. اما چنین روش حل، هرگز عادلانه نبود. اصلن بر مبنای عدالت، حق و انصاف هم نبود. ازینرو مردم آن را نپذیرفتند.

اما به نظر این قلم، اگر حاکمیت ح.د.خ.ا. باقی میماند، با وجود کژرویه‌هایش، بی‌یقین که این دعوا را برای همیشه حل می‌کرد. اما این فرصت برای آن حاکمیت مهیا نشد. امارت طالبان که نه مشروعیت داخلی داشت و نه مشروعیت بین المللی، احساس مسؤلیت را در قضیه داشت، و برای حل این دعوا گام‌هایی را گذاشت و کارهای هم انجام داد.

ولی حاکمیت فعلی که تاکنون یکی از بیکاره ترین حاکمیتها در طول تاریخ افغانستان است، و می‌گویند که «هم مشروعیت داخلی دارد و هم مشروعیت بین المللی!»، تنها تماشاگر این دعوا است. البته این حاکمیت تنها تلاش دارد راهی بیابد که در آن سردارها حق بجانب شوند. این تلاش را میتوان از رفتار این حاکمیت تا کنون دانست. ولی چنین راهی وجود ندارد و اگر راهی هم است به چاه است.

به نظر این قلم هستند محافل معین در حاکمیت موجود که هنوز هم خواب و خیال سرداری می‌بینند و میخواهند ازین دعوا به نفع خود بهره ببرند. ممکن است به این خیال باشند که برنامه نویسنده کتاب «سقویان دوم» را با جابجا کردن و انتقال کوچیان زیر نام خرید زمینهای سردار پیاده کنند و ترکیب قومی را در دولتیار بدینوسیله تغییر دهند. یکی از علل بی تفاوتی حکومت کنونی در این جنجال و دعوا ممکن است نفوذ این عناصر بر حاکمیت فعلی باشد. باید گفت که در صورت تطبیق این سناریو، سردارها درین میان تنها بعنوان وسیله و ابزار و یا پیاده شطرنج استفاده میشوند. در حالیکه کمترین نفع را خواهند برد.

ولی ستم‌های که به مردم تایمنی دولتیار روا داشته شده است دیگر جزء از تاریخ است. آنچه لازم است این است که دولت با این فروشندگان املاک مردم برخوردار قانونی کند و از جابجای کوچی‌ها و مردم غیر بومی در دولتیار که به تنشهای موجود خواهد افزود، پیشگیری کند و غایله را که نزدیک به دو قرن است توسط سردارها دامنگیر این مردم شده است، از راه قانونی، شرعی و عرفی به پایان برساند.  
بقول شاعر:

پادشاهی که او روا دارد ستم بر زیر دست  
دوستدارش روز سختی دشمن زور آور است  
بار عیت صلح کن، وز چنگ خصم ایمن نشین  
ز آنکه شاهنشاه عادل را رعیت<sup>21</sup> لشکر است

هر دولتی که به رفاه و بهبود شهروندانش پایند است، به چنین قضیه دیرینسال و آزرگار بی تفاوت نمی ماند. دولت افغانستان که حد اقل در گفتار، از عدالت لاف و از حقوق شهروندان دم میزند، نباید از حل عادلانه این موضوع شانه خالی کند، و نباید منافع هزاران انسان را با لاف و گزاف چند خانه سردار بسنجد.

حل عادلانه و عادلانه این مشکل بیقین که اعتبار و اتوریته حاکمیت را در برابر دیدگان شهروندان بالا برده و دوستی و آشتی را میان مردم تقویت میکند. هرگونه عمل بیدادگرانه و ستمگرانه اعتبار دولت را نیست و نابود خواهد کرد و به مصیبت و بدبختی بیشتر مردم منجر خواهد شد و راه بدهی نخواهد برد.

پس یگانه راه حل این قضیه حل عادلانه، عادلانه و مدبرانه آن براساس اصل برابری حقوق و حق احترام به مالکیت واقعی است و بس؛ نه مالکیت بر اساس رشوه، فریب، زورگیری، فروشکاری و محروم کردن مالک واقعی از آن، و فروش آن به دیگران؛ آن چیزی که سردارها میطلبند.

تقاضای دیگر از نظام موجود و جامعه اینست تا به احیا و بازسازی تعمیرمکتب دولتیار به شیوه سابقه که کاری نهایت ارزشمند است، مردم دولتیار را یاری و مدد فرمایند. درین زمینه بصورت مشخص از مقامهای وزارت معارف و وزارت اطلاعات و فرهنگ تقاضا میگردد که بازسازی تعمیرمکتب دولتیار را بیش ازین به تاخیر نیاندازند. تعمیرمکتب چون یک تعمیر تاریخی است، بازسازی آن جزو از وظایف وزارت اطلاعات و فرهنگ نیز میشود. از سوی دیگر، چون آن تعمیری بود که مربوط مکتب دولتیار بود، بازسازی آن جزو از وظایف وزارت معارف هم میگردد.

**ولی این فریادی حقخواهانه را گوشی شنوا خواهد بود؟! ما از روی نیاز و ناچاری به دیوان حافظ رو میاوریم و میپرسیم که «به ملازمان سلطان که رساند این دعا را؟»**

پایان

عید محمد عزیزپور

نشانیهای رایانامه برای ابراز نظر:

[m.azizpour@chello.nl](mailto:m.azizpour@chello.nl)

[m.azizpour@upcmail.nl](mailto:m.azizpour@upcmail.nl)

[mohammad.azizpour@vwlimburg.nl](mailto:mohammad.azizpour@vwlimburg.nl)

[i.azizpour@puntwelzijn.nl](mailto:i.azizpour@puntwelzijn.nl)